



زینب از صبح تا ساعت ۸ شب، ۱۵-۱۰ کله پلوشانده بود.

#### مرد به کسی می‌گن که بره پول دربیاره

«از ظهر تا ساعت شیش عصر، ۷۰۰ هزار تومن بابت مانومتر کرایه دادم. صاحبش گفت از ساعت شیش که بگذره باید کرایه دو روز رو حساب کنی. قبلا کپسول‌ها رو پرتر می‌کردن، تازگیا به جای مایه‌ی اصلی اکسیژن، فقط هوا می‌زنن داخل کپسول. کپسول هوا ۳۰۰ هزار تومن شده. این کپسول از بس سنگینه اگر بلندش کنی آدم رو ناقص می‌کنه، باور کن ۱۰۰ کیلو وزن داره. این کپسول چینی هست، داخل ماشین هم جا نمی‌شه حتما باید بالای ماشین بگذارم. کپسول ژاپنی هم دارم، حجمش همین‌قدر هست ۴۰ لیتر، دونه‌ای ۳۰ کیلو وزن داره، و داخل جعبه عقب ماشین جا می‌شه. از کپسول گاز هم استفاده می‌کنم چون اگر نباشه کپسول اکسیژن خاموش می‌شه. هر ۲۰ کپسول اکسیژن یک کپسول گاز نیاز داره. کپسول گاز هم ۳۰۰ تومنه»، این‌ها حرف‌های یکی دیگر از کله‌پلوش‌هاست.

بابت پلوشاندن هر کله‌پاچه چند می‌گیری؟ «کله‌ی بزرگ ۲۵۰ هزار تومن، کله‌ی بره هم همین قیمت چون پشم زیاد داره، کله‌ی کره کوچک‌تره حدود ۳۰-۲۰ تومن کم‌تر می‌گیرم»، «کله برای پلوش داری؟» نه، فقط اومدم باهاش صحبت کنم. اشکال نداره عکس‌تان را توی مجله بیندازم؟ «نه. بنده‌از. دزدی که نمی‌کنم، کار می‌کنم. یک لقمه نون حلال برای زن و بچه‌م درمی‌ارم. مرد به کسی می‌گن که بره ده تومن پول دربیاره. مرد اون نیست که داخل خونه بخوابه. الان یک دوره‌ای شده که هیچ‌کس حتی خواهر و برادر یک ده تومنی هم بهت نمی‌ده، همه گرفتارن».

ساعت هشت شب است. ساکت کنارش می‌نشینم و به پشم‌های کله‌ی گوسفندی که میان شعله‌ی گاز سیاه و مچاله می‌شوند، زل می‌زنم. بوی پشم سوخته فضا

خوندم و دانشگاه رفتم. تا حالا ۱۰ مرتبه رفتم برای کار در معدن، مصاحبه دادم و ردم کردن. خانواده‌ی آبرومندی دارم. بیکارم ولی نمی‌تونم برم دزدی کنم، مجبورم بیام توی آفتاب و کار کنم.» وقتی از کنارش دور شدم، گفت: «عکسم را توی روزنامه ننداز، خجالت می‌کشم».

#### کار، سرافرازی‌ست

در بین افرادی که روز عید قربان کله‌پلوشی می‌کردند، در بلوار عباسپور زنی نظرم را جلب کرد. شلنگ‌های بلند گاز از زیر در خانه‌اش تا چند متر آن‌طرف‌تر داخل پیاده‌رو، کشیده شده بود. دو زن دیگر هم کنارش بودند. خواهرش ساطور به دست نشسته بود فقط برای اینکه کمکی کرده باشد تا زینب خرج و مخارج بچه‌اش را تامین کند. جثه‌ی کوچک زینب، پشت تنه‌ی درخت پنهان شده بود و با کمک طاها پسرش، مشعل گاز را روشن می‌کرد. همیشه کله‌پلوشی می‌کنی؟ «فقط روز عید قربون میام. در طول سال هم اگر کسی کله بیاره توی خونه پلوش می‌کنم؛ کلا شغلم همینه. خرج خونه با خودمه. بادوم‌پاک‌کنی و پسته‌چینی هم می‌رم ولی زیاد نمی‌تونم توی خونه‌ها کار کنم چون رماتیسم دارم.» شوهرت چکاره است؟ «۱۰ سال پیش سگته کرد و مرد. بچه‌م ۱۱ ماه داشت.» خانواده‌ات با این کار مخالف نیستند؟ «خواهر و برادرهام می‌گن، کار سرافرازی‌ست و اشکالی نداره آدم کارکنه و زحمت بکشه. الان هم توی خونه‌ی برادرم یک اتاق به من و بچه‌م دادن.» خواهر زینب با ۵-۴ ضربه یکی از شاخ‌های کله‌ی پلوشانده شده را می‌شکند و می‌گوید: «شکستن شاخ بز، سخته».

زینب ادامه می‌دهد: «شوهرم کارگر میدون بود. گاهی هم کله‌پاچه می‌پلوشوند و این وسایل از او برام مونده.» امیر مشعل گاز را از مادرش می‌گیرد و می‌گوید: «این مشعل خیلی سنگینه، دست مادرم درد می‌گیره».

را پر می‌کند. او هم ادامه می‌دهد: «دستم از کتف دیگه مال خودم نیست. این همه هزینه می‌کنیم آخرش هیچی».

دقیقه‌ای یک مرتبه دستش را بالا می‌برد و می‌گوید: «دیگه جون برام نمونده، دستام خشک شدن، پسر الان دوماذیه ولی من هنوز شغل درستی ندارم». از شغل اصلی‌ات بگو، چه کاره هستی؟ «جوشکار ساختمان هستم؛ اسکلته، سقف سبک، نبشی، پله، هرچی گیرم بیا رد نمی‌کنم. در و پنجره هم اگر زنگ زده باشه و طرف آشنا باشه براش تعمیر می‌کنم. تعمیر کردن در و پنجره حوصله می‌خواد. می‌خوام تغییر شغل بدم. شغل جوشکاری من رو از پا انداخته و پیرم کرده. چشم، جون، کمر، همه می‌رن».